

ما می گوئیم:

(۱) مرحوم شیخ طوسی همین مطلبی که مقدس اردبیلی آورده است را به گونه ای دیگر مطرح کرده است:

«و من اعتبر العرف و العادة استدلل بهذه الايات فقال وجه الدلالة أن القوم سألوه عما يحل لهم، فقال أحل لكم الطيبات، و الطيب يقع على أربعة أشياء: فالطيب الحلال قال تعالى «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» يعني من الحلال، و يقع على الطاهر قال تعالى «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» يعني طاهراً، و يقع على ما لا أذى فيه و هو الزمان الذي لا حرق فيه و لا برد، فيقال هذا زمان طيب و مكان طيب، و يقع على ما يستطاب من المأكول يقال هذا طعام طيب لما تستطيبه النفس، و لا تنفر منه. و لا يجوز أن يكون المراد به الحلال لأنهم سألوه عن الحلال ليبين لهم فلا يصح أن يقول لهم الحلال هو الحلال و بطل أن يكون المراد ما لا أذى فيه لأن المأكول لا يوصف به، و لا يجوز أن يكون المراد به الطاهر، لأن الطاهر إنما يعرف شرعاً فلم يبق إلا أن المراد به ردهم إلى ما يستطيبونه و لا يستخبثونه، فثبت أنه ردهم إلى عاداتهم.

و من اعتبر العرف و العادة و اعتبر أهل الريف و الغنا و المكنة الذين كانوا في القرى و الأمصار على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله حال الاختيار، دون من كان من أهل البوادي من جفاة [جفا کنندگان، کسانی که کارهای پسندیده نمی کنند] العرب التي تأكل ما دب و درج لأن هؤلاء أهل حاجة إلى ذلك، فسئل بعض العرب عما يأكلون فقال كل ما دب و درج [دب: جنبيدن. درج: حرکت های کم داشتن] إلا أم حبين [آفتاب پرست]. فإذا قيل عادة العرب و عرفهم مختلفة قالوا اعتبرنا عرف أهل الريف و القرى و البلدان، و أهل الغنا و المكنة بحال الاختيار، و اعتبر العام الشائع دون النادر.»^۱

توضیح:

۱. کسانی که عرف را معتبر می دانند به آیه «یحل لهم الطيبات» تمسک کرده اند.
 ۲. طيب ۴ معنی دارد: الف) حلال ب) طاهر ج) آنچه باعث اذیت نمی شود د) آنچه طبع می پسندد و از آن تنفر ندارد.
 ۳. مراد آیه نمی تواند حلال باشد چراکه سؤال از حلیت است [و آیه نمی تواند در جواب اینکه چه چیزی حلال است بگوید آنچه حلال است]
- و مراد آیه نمی تواند طاهر باشد چراکه طاهر را شارع معلوم می کند و نه اینکه در جواب به سؤال گفته شود. [ما می گوئیم: ممکن است به طور کلی جواب داده باشد و بعداً آن را به صورت مشخص معلوم کند]
- و مراد از آیه نمی تواند اذیت کننده باشد، چراکه این صفت نمی تواند صفت مأكولات باشد. پس مراد آن



چیزی است که عرف آن را می پسندد.

۴. اما مراد پسند اهل شهر است چراکه اهل بیابان همه چیز را می پسندند.

۲) اصل اشکال مرحوم نراقی آن است که معنای خبیث، معلوم نیست و کتابهای لغت هم آن را به «ما یتنفر الطبع منه» معنی نکرده اند بلکه پست و پلید و ... معنی کرده اند و لذا کلام مرحوم نراقی در مورد این لغت و آیه شریفه کامل است.

❖ (دو) آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۱ درباره این آیه شریفه، گفته شده است که انحصاراً طیبیات تحلیل شده است و ابوال طاهره از زمره طیبیات نیست. ما می گوئیم:

اگر هم از این آیه مفهوم گیری کنیم و انحصار حلیت طیبیات را استفاده کنیم، باز هم با توجه به اینکه مفهوم طیبیات را - همانند خبائث - نمی شناسیم، آیه قابل استفاده نیست.

❖ (سه) روایت عمّار ساباطی:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ بَوْلِ الْبَقَرِ يَشْرَبُهُ الرَّجُلُ - قَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجاً إِلَيْهِ يَتَدَاوَى بِهِ يَشْرَبُهُ - كَذَلِكَ أَبْوَالُ الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ»^۲

توضیح:

۱. سند حدیث:

اما محمد بن احمد بن يحيى اشعری، صاحب کتاب نوادر الحکمه است و هم امامی است و هم ثقة می باشد کتاب نوادر الحکمه، در میان بزرگان شیعه، معروف بوده و ابن ولید (استاد شیخ صدوق) برخی از روایات را استشنا کرده و بقیه روایات کتاب را تصحیح کرده است.

نجاشی وی را توثیق کرده ولی می نویسد: «الا ان اصحابنا قالوا كان يروى عن الضعفا و يعتمد المراسيل و لا يبالي عمّن اخذ و ما عليه في نفسه مطعن في شيء»^۳

۱. مائده، ۴

۲. وسائل الشيعة؛ ج ۲۵، ص: ۱۱۳

۳. رجال، ص ۳۴۸



اما احمد بن حسن بن علی بن فضال که ثقة است ولی از فطحیه^۱ است.^۱

۱. ایشان پس از وفات امام صادق(ع) به واسطه آن که عبدالله افطح در زمان وفات امام صادق(ع)، بزرگترین اولاد آن حضرت بوده و ادعای امامت و وصایت از طرف پدر می نمود، قائل به امامت وی شدند. (الحوالین، حمیری، ص ۱۶۳ / خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ۲۶۰ / المواعظ و الاعتبار، مقریزی، ج ۲، ص ۳۵۱) به جز عده کمی از صحابه حضرت امام صادق(ع). - از قبیل هشام بن حکم، مؤمن الطاق، هشام بن سالم جوالیقی، عبدالله (یا عبیدالله) پسر زراره و عده ای دیگر - بقیه اصحاب، به امامت عبدالله گرویدند. البته در همان مدت کوتاهی که عبدالله افطح پس از امام صادق(ع) در قید حیات بود، عده ای پس از آن که او را امتحان کرده و وی را دارای علم امامت نیافتند، از امامت او باز گشتند.

عبدالله، هفتاد روز پس از وفات امام صادق(ع) بی آن که فرزندی به جای گذارد، در محرم ۱۴۹ هجری قمری از دنیا رفت. همین امر باعث شد تا تقریباً تمام صحابه، از امامت وی برگشته و از اساس منکر امامت او گردیده و امامت امام موسی کاظم(ع) را پس از امام صادق(ع) پذیرا شدند. تنها عده ای معدود از آنان باقی ماندند که امامت حضرت کاظم(ع) را پس از عبدالله افطح دانسته و در نتیجه امام کاظم(ع) را امام هشتم می دانند. (فرق الشیعه، نوبختی، ص ۷۸) از جمله این دسته می توان به عده ای از فقهاء، مانند عمار ساباطی، بنوفضال و عبدالله بن بکیر اشاره داشت. (تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، ص ۱۹۳ / مقباس الهدایه، مامقانی، ص ۸۲)

وجود فطحیه، پس از وفات امام عسگری(ع)، باعث پیدایش اقوالی در میان امامیه اثنی عشریه، شده است و گویا قول به امامت جعفر بن علی (کذاب) و یا محمد بن علی الهادی، از همین فطحیه مخلوط به اثنی عشریه سرزده است، هرچند قائلین به این اقوال، بعدها منقرض شدند. (کتاب الغیبه، طوسی، ص ۸۲ و ۲۲۵)

محور کلام فطحیه بر این بوده که امام، بزرگترین فرزند امام سابق است. ایشان روایاتی که امامت را در اعقاب می داند و می گوید: «الامامة لا تكون فی الاخوان بعد الحسن و الحسین» (بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۵، ص ۲۵۲)، قبول نداشتند. این گروه فطحیه خلص هستند. (فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۱۲)

اشعری می نویسد: «فطحیه قائلین به امامت عبدالله بن جعفر، (بزرگترین فرزندان جعفر(ع)) بوده و امامت را در اولاد او می دانند. اصحاب این مذهب را عماریه و فطحیه می گویند چرا که عبدالله، افطح الرجلین (دارای پاهای پهن) بود. و اهل این مذهب بسیار اند». (مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۱، ص ۱۰۲)

البته باید گفت که این سخن اشعری که فطحیه را قائل به امامت اولاد عبدالله برمی شمارد، مناسب نیست و باید فطحیه را تنها معتقد به امامت شخص عبدالله - و نه اولاد او - بدانیم، چراکه عبدالله پس از مرگ فرزندی نداشت و عموم فطحیه نیز پس از مرگ وی، از امامت او برگشتند و تنها عده ای قلیل که نامبرده شدند، امامت او را به عنوان امامت هفتم و قبل از امام موسی کاظم(ع) پذیرفتند. شاهد این مطلب نیز آن است که عمار ساباطی که رئیس این مذهب است، از اصحاب امام کاظم(ع) به شمار آمده و نمی تواند در عین حالی که امامت موسی بن جعفر(ع) را پذیرفته، قائل به امامت پسر غیر معلوم عبدالله افطح باشد. (تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۱۸)

سعد بن عبدالله اشعری می نویسد: «عده ای از اصحاب عبدالله افطح گفتند امامت پس از مرگ او منقطع شده و پس از او امامی نیست و عده ای از فطحیه پس از وفات موسی بن جعفر(ع) (سی و پنج سال بعد از وفات عبدالله افطح) ادعا کردند عبدالله از کنیزی پسری داشته که او را محمد نامیده و به یمن فرستاده تا در آن جا نشو و نما کند، و آن پسر، پس از مرگ پدر به طرف خراسان رفته و در آن جا زنده است، او پس



اما عمرو بن سعید مدائنی، نیز فطحی و ثقه است. نجاشی به ثقه بودن او اشاره کرده^۲ ولی کشی او را فطحی دانسته است.^۳

و اما مصدق بن صدقه مدائنی نیز فطحی و ثقه است. کشی علیرغم آنکه او را از فطحیه می داند او را: «من اجلّة العلماء و الفقهاء و العدول» بر می شمارد.^۴

و اما عمار بن موسی ساباطی: نجاشی به فطحی بودن او اشاره نکرده و صرفاً کنیه او را ابولفضل و او را از زمره موالی بر می شمارد و می نویسد که برادرانش قیس و صباح از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) روایت کرده اند و ثقه بوده اند.^۵ ولی شیخ طوسی او را فطحی و دارای «کتاب کبیر جید معتمد» بر می شمارد. پس: روایت موثقه است.

۲. در تهذیب، سند روایت چنین آمده است: «محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن یحیی عن احمد بن حسن ...» در

از پدرش، امام و قائم منتظر است. ایشان به خبری که از رسول الله (ص) نقل شده مبنی بر این که «اسم قائم، اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است» (کمال الدین، صدوق، ص ۲۸۶ / الامامة و التبصرة، ابن بابویه، ص ۱۵۳)، و نیز به اخبار امام صادق (ع) مبنی بر این که «امام نمی میرد در حالی که فرزندی از صلبش نباشد» استدلال می کردند. از این فرقه، جماعتی در ناحیه عراق و یمن و بیشتر آن ها در خراسانند. و عده قلیلی از فطحیه نیز ادعا کردند که عبدالله افطح در زمان مرگ دارای فرزند بوده و در نتیجه امامت در اولاد عبدالله باقی است». (المقالات و الفرق، سعد اشعری، ص ۸۷)

ابن اثیر به نقل از سمعانی آنان را فطحیه (به سکون طاء) ضبط کرده و می نویسد: «آنان از غلاتاند و به انتظار خروج عبدالله بن جعفر ملقب به افطح می باشند». (اللباب فی تهذیب الانساب، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۵)
لکن ضبط مشهور این فرقه در میان علمای امامیه، به صورت فطحیه (به فتح طاء) است.
در کتابی مجهول و غیر معتبر آمده است: «فطحیه اصحاب عبدالله افطح، امامت را به امام صادق (ع) نسبت داده و ادعای لاهوت (الوهیت) در او کردند».

شایان ذکر است که مفید (ره) در الفصول المختارة می گوید: «ایشان را فطحیه گفتند چون رئیس آن ها عبدالله بن افطح بود و گفته می شود که او [یعنی عبدالله بن افطح و نه عبدالله بن جعفر] دو پایش افطح بود و گفته می شود که سرش افطح بوده و گفته می شود که عبدالله (بن جعفر) افطح بوده است». (الفصول المختارة، مفید، ص ۳۰۶)

۱. رجال نجاشی، ص ۸۰

۲. رجال نجاشی، ص ۸۰

۳. رجال کشی، ج ۱ ص ۶۱۲

۴. رجال کشی، ج ۱ ص ۵۶۳

۵. رجال کشی، ج ۱ ص ۲۹۰



حالیکه عن احمد بن یحیی در نقل وسائل موجود نیست. به نظر می رسد نقل وسائل صحیح است چراکه محمد بن احمد بن یحیی در هیچ کجا از احمد بن یحیی روایت ندارد و به طور مستقیم از احمد بن حسن بیش از ۴۸۰ حدیث [مطابق همین سند: عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقه ...] در کتب اربعه نقل کرده است.